مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد

که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زبر شد

و یوشع ان ردّ شمساً بعض یوم و انت متی سفرت ظهرت شمساً تفقّد خاطر خطیر آن برادر مکرّم درویشان بی‌سامان را مکانی معیّن و سامانی مزیّن آمده سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انور الحقّ لآلی منظوم او مسرّت کامل حاصل نمود و دراری منثور آن صحّت و آسایش دل بیاورد

ترجمانی هرچه ما را در دل است

دست‌گیری هر که پایش در گل است

اگرچه در این ایّام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولکن مؤالفت و مؤانست جبلّی فطری برقرار است انشآءاللّه شربت وصال که از ماء عذب زلال مندرج و مندمج گشته از سحاب جان نازل میگردد و اراضی منجمدهٴ منخمده را نعمت حیات خواهد بخشید بلی

امروز باید ار کرمی میکند سحاب

فردا که تشنه مرده بود لای گو مخیز

و این ایّام که بحار حزن در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطهٴ امضا در تدبیر و شجرهٴ ظلم مرتفع گشته و ثمرهٴ بیداد چون شداد ببار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای حسن نشسته و خزف بر مکان درّ در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست میگذارد لیس هذا اوّل قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهدهٴ مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال او است که بذلّت کبری کشته شد اگرچه بشهادت اعلی فایز گشت و بافق ابهی متصاعد شد لا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیآء عند ربّهم یرزقون فرحین حضرات اعدا در نشاطند که مال بی‌صاحبی بگیرشان آمده مگر نشنیده‌اند خطاب مبرم معظم را که میفرماید من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیّه سلطاناً

تو میخندی و میگزد لب قضا

اجل دارد از خنده‌ات گریه‌ها

عنقریب است که ولیّ مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را برکند قال انّ موعدهم الصّبح أ لیس الصّبح بقریب ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم میآید و چه امور باکره از دنیای فانی میزاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی خزیده و از وصل گداخته و در هجره از غیر پرداخته حال باید که شهرهٴ آفاق شوم و به ایران از ظلم اورومان شکایت نمایم لن یصیبنا الّا ما کتب اللّه لنا علیه توکّلنا و علی اللّه فلیتوکّل المؤمنون یکنفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اخیار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال

هر کجا بینی که خون بر خاکها

پی بری باشد یقین از چشم ما

اذاً اقول انّا للّه و انّا الیه راجعون

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۷ مه ۲۰۲٣، ساعت ۰۰:۵ بعد از ظهر